

هو العليم

عرفان چیست، عارف کیست؟

هدف در مکتب عرفان

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمد حسین

حسینی تهرانی

و

حضرت آیه الله الحاج سیّد محمد محسن حسینی

تهرانی

و

حضرت آیت الله حاج شیخ محمد بهاری

قدّس الله سرّهم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

هدف از خلقت انسان

منظور و مقصود از خلقت انسان مقام عبودیت

است، که انسان خودش را عبد مطلق پروردگار بداند

و در صراط عبودیت مطلق حرکت کند و بالتبّیجه

آنچه را که در عالم وجود، از وجود و استقلال و

حیات و علم و قدرت به نحو استقلال است، همه را

تسلیم خدا کند و اعتراف و اقرار کند که از آن

خداست؛ آنچه فقر و ضعف و جهل و نیستی است،

از ناحیه خود اوست؛ انسان عبد مطلق پروردگار

است، هم در مقام اصل وجود و هم در مقام عمل و

تکلیف؛ و این، مقامِ انسان کامل و بزرگ‌ترین درجه‌ای است که خداوند علیّ اعلیّ به انسان عنایت می‌کند.

افرادی که در دنیا زندگی می‌کنند و دارای مذهب و شریعتی هم هستند مثل افراد معمولی، باید حرکت کنند و به این مقام برسند؛ انبیاء آمده‌اند ما را به این مقام دعوت کنند.^۱

[بنابراین] حرکت غائی انسان در نظام تکوین و تشریح، به سمت و سوی کمال مطلق است؛ و از آنجا که ذات اقدس حق نهایت جمیع کمالات و اصل کلیّه ارزش‌ها و تراوشات حقیقت وجود است، معرفت ذات پروردگار منتهای جمیع مراتب کمال و فعلیت‌های انسانی خواهد بود.^۲

حقیقت عرفان

در ادیان ماضیه بالاترین مرتبه تکاملی برای انسان، وصول به حقیقت کلمه مبارکه لا إله إلا الله بوده است. وصول به این مرحله با فناء در اسماء و

^۱ آیین رستگاری، ص ۲۶.

^۲ حریم قدس، ص ۲۵.

صفات نیز میسر است؛ زیرا مفهوم این کلمه طیبه نفی هر گونه تأثیر و سببیت در عالم اسباب و مسببات، و حصر حقیقت مؤثر واحد در عالم وجود، و طبعاً نفی هر گونه عبودیتی در قبال عبودیت حضرت احدیت می باشد.

اما در مکتب اسلام، شعار از مرتبه و مرحله لا إله إلا الله فراتر رفته، و با اعلان کلمه مبارکه الله أكبر به آخرین نقطه رفیعه معرفت که به واسطه فناء ذاتِ سالک در ذاتِ حضرت حق حاصل می شود، دست یافته است.

ادراک سالک واصل در ادیان گذشته به معنای فناء ذاتی نبوده است، بلکه با وصول به حقیقت و مفهوم لا إله إلا الله خدای متعال را متّصف به مُحوضت در عبودیت و انحصار در تأثیر و علیت و ارجاع تمام آثار وجود به ذات اقدس حق که لازمه توحید صفاتی و افعالی است، می نماید. اما در مرتبه الله أكبر دیگر تعینی وجود ندارد تا ادراک این معانی را بنماید؛ در آنجا تعین، تعین ذات اقدس حق است، و ادراک سالک واصل، نفس ادراک و علم حضوری حضرت حق خواهد بود، و هر کلام و فعلی که از

شخص کامل در این مرتبه صادر شود، نفس کلام و فعل و اراده و مشیّت خدای سبحان است. و این مقام همان مقام صلوح است که در قرآن کریم به آن اشارت شده است.

این مقام اختصاص به رسول گرامی اسلام و اهل بیت معصومین او و اولیای الهی در شریعت محمدیه دارد، که با پیروی از دستورات راستین اسلام و همّتی عالی و اخلاص عمل و صدق نیّت، یکی پس از دیگری از قُلل رفیعۀ عوالم معنا صعود نموده، تا بالأخره در مقام منیع توحید ذاتی از همه شوائب کثرت در گذشته، و نه تنها با ادراک حقیقت توحید افعالی و صفاتی و اسمائی، بلکه با محو ذات و انحاء در حقیقت وجود بالصرّافه حضرت حق، هیچ ردّ پایی از تعین و تشخّص برای خود باقی نگذاردند.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در این باره عرض می‌نماید:

«و أُنِرَ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ،
حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى
مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ، وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ

وصول سالک را به این درجه از معرفت که شهود ذات خود در شهود ذات اقدس حق است نه جدای از آن، عرفان می‌نامند.^۲

هدف در مکتب عرفان

در راه عرفان مقصد فقط لقای خدا و فناء در ذات خدا و عرفان خدا است.

مرحوم آیت الله حاج سید احمد کربلائی قدس سره می‌فرمایند:

«پوشیده نباد بر طالب حق جلّ و علا که علاوه بر اینکه سائر اشیاء و موجودات غیر از حضرت حق جلّ و علا در معرض فنا و زوال است و لهذا شایسته مطلوبیت نیست . ممکن بما هو ممکن را هیچ موجودی نافع و مفید نیست جز حضرت حقّ جلّ و علا چه هر آنچه فرض کنی غیر او، چون ممکن است، محتاج است من جمیع الجهات به حضرت او

^۱ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۳، ص ۲۹۹، مناجات شعبانیّه . الله شناسی، ج ۱، ص ۶۳: «و چشمان دل‌هایمان را به نور و درخشش نظرشان به سویت نورانی کن، تا به جایی رسد که چشمان دل‌هایمان حجاب‌های نور را بشکافد و به معدن عظمت و وصول یابد، و روح‌هایمان به مقام عزّ قدس تو متعلّق گردد.»

^۲ حریم قدس، ص ۲۶ الی ۲۸.

جلّ و علا و لهذا هیچ موجودی غیر از او نه در زمین و نه در آسمان و نه در دنیا و نه در آخرت شایستگی مطلوبیّت را برای شخص عاقل و دانا ندارد جز حضرت او جلّ و علا ... لهذا شایسته برای عاقل چنانست که صرفِ نظر و همّت طلب از جمیع اشیاء غیر از او نموده و به مقتضای «قل الله ثمّ ذرهم» همّت طلب را منحصر در او نموده و او را بذاته و بنفسه [مخاطب] قرار داده، بگوید:

ما از تو نداریم به غیر از تو تمنا *** حلوا به کسی ده که محبت نجشیده»^۱

مقصود و منظور مکاتب مختلفه دنیا در

دعوت به سمت معنویّت

توجه به معنویّت و گرایش به حقایق ماوراء ماده و عالم طبع گرچه به عنوان حرکتی ممدوح به سمت ارزش‌ها و کمالات روحی و معنوی می‌باشد، و از این نقطه نظر حائز اهمیّت و دقّت است؛ ولی باید توجه داشت که همان‌طور که انسان از حیثیّت وجودی دارای مراتب ماده و صورت و معنا و تجرّد تام می‌باشد، سیر صعودی او و ارتقاء به عالم معنا نیز

^۱ تذکره المتقین، انتشارات نهانندی، قم، ۱۳۷۵، ص ۱۷۹، ۱۸۰.

به همین کیفیت و سیر می‌باشد.

امروزه به هر مرتبه از مراتب روحی و نفسی انسان، عالم معنا و باطن و حقیقت گفته می‌شود. مثلاً افرادی که از حوادث و پدیده‌های آینده خبر می‌دهند - گرچه صحیح باشد - از نظر مردم و عوام به اوصاف ملکوتی و کمالات تجرّدی متّصف می‌گردند، و رتبه آنان مافوق مراتب بشری و ممتاز از سایرین قرار داده می‌شود. و یا افرادی که به انجام امور غیر عادی دست می‌زنند، در دیدگاه مردم عوام به قدرتی مافوق بشری و مرحله‌ای عالی از عوالم وجود دست یافته‌اند؛ درحالی‌که تمام این امور و افعال خارق عادت، از دیدگاه اهل فن و توحید و صاحبان کمالات عالیّه، پیشیزی ارزش ندارد و بازیچه‌ای بیش نیست. زیرا نفس به واسطه ریاضات و مراقبات ویژه‌ای می‌تواند به این گونه فعلیّت‌ها که در مرتبه مثال متّصل خود قرار دارد دست یابد، مانند خوابی که فردی می‌بیند و حوادثی برای او منکشف می‌شود؛ و چه بسا وصول به این مطالب از طریق غیر صحیح و خلاف رضای الهی صورت پذیرد. و چه بسیارند افرادی که به هیچ شریعت از شرایع الهی معتقد

نمی‌باشند، ولی به واسطهٔ اعمال برخی ریاضات و مجاهدت‌های نفسانی توانسته‌اند نفس خود را قدری قوّت بخشند، و به واسطهٔ تسخیر و سیطرهٔ اجمالی بر عالم مثال، ماده را در تصرّف و انقیاد خود درآورند. اطلاع بر برخی مغیبات و احضار اشیاء مخفیّه و حرکت به طور غیر متعارف و تصرّف در اذهان و نفوس مردم عوام و انجام امور غیر عادی، مسائلی است که هم از ملتزمین به شرایع الهی متمشّی می‌شود و هم از بت‌پرستان و گاوپرستان و سایر فرق ضالّه و رابطین با شیاطین و اجنّه و نفوس خبیثه.

بنابراین باید بسیار دقّت نمود که مقصود و منظور مکاتب مختلفهٔ دنیا در دعوت به سمت معنویّت و باطن انسان و عالم ماوراءِ طبیعت، چه نوع مقصد و غایتی است، و چه هدفی را در پشت این مفهوم زیبا و کلام دل‌نشین دنبال می‌کنند؟ آیا صرف دستیابی به چنین اموری فضیلتی برای انسان محسوب می‌شود؟ فضیلتی که اعتبار ارزش و جذّابیت آن فقط تا هنگام مرگ برای انسان باقی می‌ماند، و با خروج روح از بدن تمامی آنان به دست فناء و نابودی و بوتهٔ نسیان

گرایشات مختلف در مقابل مکتب عرفان

در مکتب عرفان که شناخت حقیقی ذات حق است، از سایر کرامات و امور خارق عادت و جاذب خبری نیست و فقط بر انکشاف اسرار حقیقت وجود با متابعت از شریعت اسلام و پیروی از سنت و ممشای اهل بیت پیامبر متمرکز است؛ در حالی که مکتب‌های دیگر به امور غیر عادی، اعم از اخبار از غیب و اطلاع بر نفوس و کشف اسرار عالم ماده و خواص مادی اشیاء و به دست آوردن مال و حُطام دنیوی و تحصیل کیمیا و امثال آن و شناخت ظاهری امام عصر (عجل الله فرجه) و تعیین زمان ظهور او و به حرکت درآوردن افراد به این سمت و به دست آوردن طی الارض و انجام افعال خارق عادت می‌پردازند، [اما] بزرگان عرفان و اهل توحید، توجه سالک را جز به خدای متعال موجب خسران او و به هدر دادن سرمایه عمر و تعویض جوهر نایاب وصل، به سنگ‌های بی ارزش و پست می‌شمرند.^۲

^۱ حریم قدس، ص ۳۴ الی ۳۶.

^۲ حریم قدس، ص ۷۶.

نکته قابل دقت اینجاست که نفس بشر به نحو عموم، به واسطه تعلق به عالم طبع و ابتعاد از عوالم معنا، هم‌چنان‌که لذات و مشتتهیات نفسانی را در تحصیل مادّیات و امور دنیوی اعمّ از مأكولات و مشروبات و ألبسه و مساکن و مراکب و ریاسات و سایر اینها می‌داند و برای وصول به آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند، همین‌طور وصول به لذات معنوی را در دایره حواسّ صوری و برزخی و امور غیر عادی مشاهده می‌کند. من باب مثال اگر مشاهده کنند فردی ماری را با افسون به دست گیرد، همه به دور او جمع می‌شوند؛ ولیکن چنانچه فردی به مقدار ده دقیقه بخواهد حقیقتی از حقایق عالم وجود و توحید را بیان کند، چند نفر بیشتر به او توجه نمی‌کنند و همه از دور او پراکنده می‌شوند.

این مثال کمترین و کوچک‌ترین نمونه‌ای است از امور غیر متعارف، تا چه رسد به مسائل و حوادث بالاتر و چشمگیرتر از اخبار امور خفیّه و تصرّفات در امور مادّی و طیّ الأرض، که تمامی این امور به حواسّ برزخی و مثالی انسان بازگشت می‌نمایند؛ و

بین اینها و عوالم عرفان و توحید و کشف حجاب‌های نفسانی از زمین تا آسمان فاصله است. و لذا مشاهده می‌شود که این دسته از افراد در میان مردم از وجاهت و ارزش خاصی برخوردارند و اطراف آنان را از توده‌های مختلف مردم، چه عامی و چه تحصیل کردگان‌شان، بیشتر از اهل توحید و معرفت دربرگرفته‌اند، و حضور صحبت آنان برای عوام از جذابیت بیشتری برخوردار است.^۱

تحریف اصطلاح عرفان و معرفت در

فرهنگ عامیانه امروزی

متأسفانه اصطلاح عرفان و معرفت در فرهنگ عامیانه امروز بر این دسته از افراد اطلاق می‌شود، و گویا شناخت و وصول به کُنه عالم هستی فقط در این اشخاص منحصر می‌گردد؛ و اگر عارفی بخواهد اسمی و رسمی از خود به جای بگذارد و توجه اشخاص را به سوی حقیقت وجود معطوف نماید، چاره‌ای جز بروز و ظهور پاره‌ای از این امور ندارد.

^۱ همان، ص ۳۶.

ویژگی های عارف کامل

مرحوم علامه طهرانی در بیان ویژگی های عارف

کامل می فرمایند:

اما استاد عامّ شناخته نمی شود مگر به مصاحبت و مرافقت با او در خَلَاء و مَلَأ تا به طور یقین برای سالک واقعیت و یقین او دستگیر شود، و ابداً به ظهور خوارق عادات، و اطلاع بر مغیبات و اسرار خواطر افراد بشر، و عبور بر آب و آتش، و طیّ الارض و الهواء، و استحضار از آینده و گذشته و امثال این غرائب و عجائب نمی توان پی به وصول صاحبش برد زیرا که اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می شود و از آنجا تا سرحدّ وصول و کمال، راه به نهایت دور است و تا هنگامی که در استاد تجلیات ذاتیه ربّانیّه پیدا نشود استاد نیست، و به مجرد تجلیات صفاتیّه و اسمائیّه نیز نمی توان اکتفا کرد و آنها را کاشف از وصول و کمال دانست.

منظور از تجلی صفاتی آنست که سالک صفت خدا را در خود مشاهده کند و علم یا قدرت و حیات خود را حیات و علم و قدرت خدا ببیند. مثلاً چیزی

را که می شنود ادراک کند که خدا شنیده و او سمیع است، و چیزی را که می بیند ادراک کند که خدا دیده و او بصیر است، و یا در جهان علم را منحصر به خدا ذوق کند و علم هر موجودی را مستند به علم او بلکه نفس علم او مشاهده کند.

و مراد از تجلی اسمائی آنست که صفات خدا که مستند به ذات او هستند مثل قائم، عالم، سمیع، بصیر، حیّ و قدیر و امثال اینها را در خود مشاهده کند. مثلاً ببیند که علیم در عالم یکی است و او خدای متعال است و دگر خود را در مقابل او علیم نبیند بلکه علیم بودن او عین علیم بودن خداست. یا ادراک کند که حیّ و زنده یکی است و او خداست و خود او اصلاً زنده نیست بلکه زنده خداست و بس. و بالأخره وجدان کند که «لَيْسَ الْقَدِيرُ وَالْعَلِيمُ وَالْحَيُّ إِلَّا هُوَ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ.»

البته ممکن است تجلی اسمائی در خصوص بعض از اسماء الهیه صورت گیرد، و هیچ لازمه‌ای در بین نیست که چون در سالک یکی دو اسم تجلی کرد حتماً باید بقیه اسماء تجلی کند.

اما تجلی ذاتی آنست که ذات مقدّس حضرت

باری تعالی در سالک تجلی نماید، و آن وقتی حاصل می‌شود که سالک از اسم و رسم گذشته باشد، و به عبارت دیگر به کلی خود را گم کرده و اثری در عالم وجود از خود نیابد و خود و خودیّت خود را یکباره به خاک نسیان سپرده باشد «وَلَيْسَ هُنَاكَ إِلَّا اللَّهُ». در این موقع دیگر ضلال و گمراهی برای چنین شخصی متصور نخواهد بود زیرا تا ذره‌ای از هستی در سالک باقیست هنوز طمع شیطان از او قطع نشده است و امید اضلال و اغوای او را دارد ولی وقتی که بحول الله تبارک و تعالی سالک بساط خودیّت و شخصیت را درهم پیچید و قدم در عالم لاهوت نهاد و در حرم خدا وارد شده لباس حرم در بر کرد و به تجلیات ذاتیه ربّانیه مشرف آمد شیطان دندان طمع را از او کنده و در حسرت می‌نشیند. استاد عام باید بدین مرتبه از کمال برسد و الاّ به هر کسی نتوان سر سپرد و مطیع و منقاد گشت.

هزار دام به هر گام این بیابان است *** که از هزار هزاران یکی از آن نجهند

بنابراین نباید در مقابل هر کسی که متاعی عرضه می‌کند و بضاعتی ارائه می‌دهد و کشف و شهودی ادّعا می‌نماید سر تسلیم فرود آورد.

مرحوم والد ما، عارف کامل و سالک واصل،
علامه طهرانی - رضوان الله علیه - از جمله
معدودترین عرفائی بود که ظهور و بروز این گونه از
خوارق عادات در ایشان به ندرت دیده شده است، و
تمام سعی و همت او در طول حیات توجّه و توجیه
شاگردان و عموم افراد به سمت معرفت حق و
وصول به اسرار عالم توحید و تجرّد و ولایت بود؛
ولیکن مع ذلک کله، هنوز اشخاصی که امروزه در
صدد تعریف و تمجید از شخصیت استثنائی این
بزرگ مرد برمی آیند، به دنبال بازگو کردن امور غیر
عادی او در زمان حیات هستند، و گویا بدون صدور
این حوادث از ایشان، مقام و منزلتی برای ایشان
چندان باقی نمی ماند!

و این فرهنگ غلط پیوسته از دیر زمان تا کنون
در بین جوامع مختلف علمی و عرفی وجود داشته و
دارد. بلی در بعضی موارد بنا به مصالح و مقتضیاتی،
خود عارف الهی صلاح را در ابراز پاره‌ای از این امور
مشاهده می کند؛ چنانچه معجزه انبیای الهی بر این
محور و مقصد استوار بوده است، اما نه اینکه مقصد
و غایت رسالت پیامبران و حجج الهی رسیدن به این

نقطه و هدف بوده باشد.

کمتر بودن حظّ از توحید و معرفت در افراد دارای ظهورات و خوارق عادات بیشتر از اینجاست که میزان تکامل و فعلیت مراتب وجودی عرفای الهی به مقدار ظهور و صدور خوارق عادات بستگی خواهد داشت.

مرحوم علامه طهرانی - قدس الله سرّه - بارها

می فرمودند:

هر فرد که ظهور این امور از او بیشتر باشد، حظّ و نصیب او از معرفت و ادراک عوالم توحید کمتر است؛ و هر کسی که سعه وجودی او بیشتر و میزان تحقق مراتب اسماء و صفات الهی در وجود او افزون تر باشد، بروزات و ظهور این امور از او کمتر خواهد بود! زیرا مقصد اهل معرفت و توحید، عرفان حضرت حق است، و این مهم با این امور حاصل نخواهد شد.

و لذا برای حرکت دادن مردم به سوی این هدف عالی، کمتر از این امور برای آنان آشکار می نمایند تا ذهن و نفس آنان به این مسائل خو نگیرد و در دام

حواسّ باطنی و صور برزخی گرفتار نگردند.

و اما آنان که از معرفت حق و ادراک توحید پروردگار عاجز و ناتوان مانده‌اند و دست خود را از وصول بدان ذروهٔ عُلیا کوتاه و پای خود را لنگ می‌یابند، برای توجّه عوام به سمت خود چاره‌ای جز ابراز این‌گونه امور از خود نخواهند داشت. و این است فرق بین مکتب عرفان و سایر مکاتب، گرچه سمت و سوی آنان عوالم ماوراءِ مادّه و طبع بوده باشد.^۱

رعایت دقیق جمیع موازین شرع شرط

اصلی وصول به عرفان و حقیقت توحید

در مکتب اسلام از آنجا که عرفان به حق بدون متابعت از دستورات شریعت و اطاعت از اوامر و نواهی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم محال و ممتنع می‌باشد، سالکِ اِلی الله برای وصول به این درجه باید تمام سعی و اهتمام خود را بر رعایت موازین و احکام شرع مقدّس مو به مو نموده، ذره‌ای از انجام فرایض و تکالیف مأثوره کوتاهی ننماید.

^۱ همان، ص ۳۷ الی ۴۱

بدیهی است به هر مقدار که نسبت به ایتان تکالیف مسامحه و اهمال نماید، به همان مقدار از نصیب مراتب فعلیت و نتایج استعدادات کمالی، خود را محروم نموده است.

و لذا بزرگان از عرفای الهی و اولیای حق فرموده‌اند:

بدون رعایت دقیق جمیع موازین شرع و ایتان تکالیف وارده به نحو اتمّ، وصول به مرتبه عرفان و ادراک حقیقت توحید محال خواهد بود؛ و این مطلب کاملاً با شواهد و قرائن تاریخی منطبق می‌باشد.

و لذا می‌بینیم بسیاری از فرقه‌های منحرف اسلامی - چه در اهل سنت و عامّه و چه در شیعه - با اختلاف در مراتب اعتقادی، در وسوسه شیطان گرفتار آمده و با ادّعای راهیابی به حقیقت و باطن، دست از رعایت عمل به موازین و احکام شرع شسته‌اند و خود را بی‌نیاز از انجام تکالیف پنداشته، آن را برای افراد مبتدی و ناآگاه به امور باطنی لازم می‌دانند، مانند اسماعیلیّه و غیره از طوائف مختلف

صوفیه و منتحلین به معرفت حق؛ درحالی که تمام این مطالب جز فرار از تکلیف، و بی‌بند و باری و لا اُبالی‌گری چیز دیگری نیست.

توجه به عالم معنا و التفات به باطن و حقیقت عالم خلق که امروزه اذهان جمعی کثیر از مردم دنیا را به خود معطوف داشته است، با آنچه که سایر فرق ضالّه برای سرپوشی بر هوسرانی‌ها و عیّاشی‌ها و ضلالت‌های خود در صدد اثبات آن می‌باشند تفاوت کلی و جوهری دارد.^۱

تصوف و عرفان

آنچه که در این باب حائز اهمیّت است اینکه انتساب عدّه‌ای از اهل دنیا به مکتب عرفان، موجب سوء ظنّ بسیاری از افراد به اهل توحید و معرفت گشته است؛ اینان با تغییر شمایل ظاهری خود و فراگیری چند اصطلاح از اهل عرفان و تظاهر به زهد و انعزال از خلق، چه بسا حتّی با زیر پا گذاشتن آداب شرعی و رعایت تکالیف و احکام ظاهری موجب بدبینی سایرین به مکتب و مرام عرفا و اولیای الهی

^۱ حریم قدس، ص ۲۹ الی ۳۲.

گشته اند. امروزه اصطلاح صوفی با عارف در فرهنگ مشرق زمین به خصوص فارسی زبانان متفاوت گشته است.

حقیقت عرفان و تصوّف یکی است، و آن ادراک شهودی ذات اقدس حق و کشف خفیّات عالم وجود با بصیرت قلبی و علم حضوری است.

مرحوم علامه طهرانی راجع به استاد وحید اخلاق، آقا سیّد علی قاضی چنین می فرمودند:

مرحوم قاضی دارای دو جنبه علم و عرفان بود؛ یعنی در علوم ظاهریّه فقیهی عظیم و عالمی جلیل، و در علوم باطنیه عارفی واصل و انسانی کامل بود که أسفار اربعه را طی نموده، و جمع میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت، او را بتمام معنی الکلمه به وادی حقیقت علی التّحقیق رهبری نموده بود.

به علمایی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحث‌های بلاطائل و مفصلّ اصول فقه می پرداختند و بالتّیجه دستشان از معرفت تهی می ماند، خرده می گرفت و در نزد شاگردان خود این طریقه را تقبیح می نمود.

و هم‌چنین با درآویش و متصوّف‌های که به ظاهر
شرع اهمّیت نمی‌دهند، سخت در معارضه و نبرد بود
و می‌فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت که
نفس راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا
متناقضین است.»

خودش به‌قدری در اتیان مستحبّات و ترک
مکروهات ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در
این امر ضرب‌المثل بود؛ به‌طوری‌که بعضی از
معاندین و کورچشمانی که قدرت تابش این نور و
حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخص
در نجف هم کم و بیش یافت می‌شوند و لانه
می‌نمایند و تا بتوانند به‌واسطهٔ اتّهامات می‌خواهند
چهرهٔ حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ
کنند، می‌گفتند:

«این درجهٔ زهد و عبادت و التزام به مستحبّات و
ترک مکروهات قاضی برای گول زدن عامّه و شبهه
در طریق است، و‌گرنه وی یک صوفی است که به
هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست!!»

آقای قاضی: «نعمَ الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ فَقِيهًا صُوفِيًّا!»

روزی در مجلسی عظیم که بسیاری از مراجع و علمای فقه و حدیث، از جمله مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدین عراقی و غیرهما بودند و کلام در میانشان ردّ و بدل بود، مرحوم قاضی با صدای بلند به طوری که همه بشنوند فرمودند: «نعمَ الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ فَقِيهًا صُوفِيًّا». و این، مانند ضرب‌المثل‌ها از کلمات مرحوم قاضی به جای ماند. فقیه یعنی عالم به شریعت و احکام؛ و صوفی یعنی عالم به راه‌های نفس‌آماره و طریق‌جلوگیری از دام‌های شیطان، و مبارز و مجاهد با مشتهیات نفسانی برای رضای خاطر ربّ محمود و پروردگار منّان ذوالطّول و الإحسان. - انتهی کلام علامه طهرانی.

مکتب و طریقت تمامی این عرفای بالله و اولیای الهی فقط منحصر در معرفت ذات حق به نحو شهود و ادراک قلبی است، که با عبور از مراتب نفس و پشت پا به اعتبارات عالم دنیا و رفض جمیع انانیّت‌ها و شوائب نفس‌آماره و طیّ مدارج جمال و جلال و عبور از عوالم ظلمت و حجب نوریّه، به معرفت ذات

پروردگار نائل آمده و در حریم قدس او مأوی
گزیدند، و دیگران را به این معرفت و شناخت
دعوت کرده‌اند.

پیدا شدن عده‌ای محتال و مکار و

دنیاپرست در عرصه عرفان و تصوّف

اما برخی از اهل ریا و خدعه و مکر در زمان ائمه
علیهم السّلام چون سفیان ثوری پدید آمدند و در
مقابل مکتب وحی و طهارت، مردم را به دور خود
جمع نمودند و با تظاهر به گوشه‌گیری و زهد و
إعراض از دنیا، عرصه انحراف و اعوجاج را برای
مردم عوام فراهم آوردند، و با لقب صوفی موجب
بدنامی این اسم و صاحبان اصلی و واقعی آنها
گشتند؛ و این مسئله در طول تاریخ هم‌چنان استمرار
یافت، و هر دو دسته از اهل توحید و شهود و افراد
محتال و مکار و دنیاپرست در این عرصه به ظهور
رسیدند.

و لذا بسیاری از ارباب فن را عقیده بر آن است
که مصداق این دو عنوان یکی است، بدین معنی که
اگر مقصود از عرفان، ادراک شهودی ذات اقدس
حق و فناء بالله و بقاء بالله باشد، اطلاق عارف و

صوفی و درویش به فرد واجد آن، اطلاق حقیقی و واقعی است؛ و اگر منظور صرفاً احتفاظ بر برخی از اصطلاحات و انجام پاره‌ای از اوراد و تظاهر به زهد و گوشه‌گیری و ایراد بر علما و بزرگان از صلحای شریعت باشد، باز بر فرد منحرف و متظاهر به این امور، هر سه عنوان اطلاق می‌شود.

اطلاق صوفی به مرحوم آخوند ملا

حسینقلی همدانی

نقل می‌کنند: عدّه‌ای از معّمین اهل ظاهر، نسبت به مرحوم آیه الله عارف کامل و مربّی اخلاق، استاد الكلّ، آخوند ملا حسینقلی همدانی، نسبت‌های ناروا و زشتی روا داشتند و در صدد ایذاء ایشان برآمدند، و در نامه‌ای به مرحوم شریبانی - مرجع تقلید وقت - او را به عنوان صوفی خطاب نمودند. مرحوم شریبانی در پاسخ آنان فرمود:

اگر صوفی آن است که شخصیتی مثل آخوند مصداق آن است، ای کاش خدای متعال مرا نیز از جمله صوفیّه قرار می‌داد!

^۱ حریم قدس، ص ۷۶ الی ۸۲.